

این وسیله وصول بان زیرا که چون مقیاس را بظنیت صفا
قابلیت محبت و لذت جمیل علی الاطلاق عرسانه بوده باشد
و بوی طراکم محبت طمانینه طبعی در وجه صفای مانده اگر ناکاه
بر توی از انوار آن جمال از برده است و کلی در صورت دلب
موزون شمایل متشابه الاغضا و متماثل الاجزاء ششبق
صحیح الحدیث ان الاطلاق طلب لا اطلاق **باید** شریک کار
خوش سخی جلال کی مراد نه دانغ دل هر عشقانی **بهمگون** نظر نو
شکفته و این بانی را از این است برود هر چه باکی **بهمگون**
برود هر آینه منع دل آن محبت بران اقبال نماید و در هر دو
محبت او پروبال کشاید سیردانه او شود و شکار دام او
گردد از همه مقصود دنیا روی برگرداند بلکه جز او مقصود
دیگر ندارد **باید** از همه شایسته بخار آید **مرد** شایسته
برود سیر آید از هر چه نه عشق با برتر آید **او را** بر
جان عزیز آید **آتش** عشق و شعله شوق در نهادش آید
گردد و محبت کشفه عبارت از انقاش دل است **بهمگون** کونیه

سوی من بزد و غنا دره غفلت از بهر بصیرت او بکشی نیند
عبارت کثرت از آینه حقیقت او بزدانید و بده او ترین
گردد و دل او حقیقت شناس گردد و نقص **بهمگون** سرع **بهمگون**
را در یاد بقیه کمال و جمال دو اجمال را در اول کند **بهمگون**
و در شیم او بزد سابقه عنایت استقبال او کند اول جمال
و جدت افعال بر او ظاهر شود چون در محاطه افعال عمل
گردد و جمال صفات منکشف شود و چون در کشف صفات
رسوخه یابد جمال ذات بختی نماید بختی اتی محقق گردد
ابواب شاهده بروی مفتوح شود و خود را بمن او را
آخره یک حقیقت بیند که ظاهرش **بهمگون** شیونات و عبارت
برافتنش بختی کرد و حقایق علم امتیاز یافت و **بهمگون** با حکام
حقایق علم باطنی منبسط کند ایمان خالص بر تعیین پذیرفت
بر هر چه که زد او را یابد و در هر چه بنگد او را بنید **بهمگون**
روی در شهود نمود **باید** در سینه نشان او بوده **بهمگون**
در عین عیان تو بوده **بهمگون** عمر ز جهان ترا نشان **بهمگون**